



# دکتر بهمن مهری

سال ۱۳۴۶ وارد شدم الان ۸-۳۷ سال است که دارد می‌گذرد در این مورد باور کنید چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب معلم نمونه یا برجسته شدم و من را تشویق کردند اخیراً هم که می‌دانید چهره‌ی ماندگار شدم، همه را بخاطر فقط معلمی، قسم می‌خورم که هیچ‌وقت نخواسته‌ام راهم را از معلمی جدا بکنم...

## ● آقای دکتر لطفاً در خصوص خودتان مقداری توضیح دهید.

بنده بهمن مهری هستم بدون شک می‌گویم و خدا را شکر می‌کنم که ۷-۴۶ سال است که لباس معلمی پوشیده‌ام. یعنی باور نمی‌کنید از موقعی که سن من ۱۴-۱۵ بود معلم دبستان بودم و حالا که ۷۱ سالم است باز هم معلمم. ببینید معلمی، معلمی است، برای ما فرقی نمی‌کند معلم دبستان باشیم، دبیرستان باشیم یا دانشگاه؛ معلمی، معلمی است. معلمی عشق است، معلمی هنر است، اگر معلمی را به چشم شغل بنگری رهاش کن اگر معلمی را به چشم عشق بنگری بر تو هزاران بار مبارک باد. یک استاد بزرگی داریم به اسم کولموگوروف (Colmogorov) - اسمش را شنیده‌اید - یک غولی بود توی ریاضی، این استاد می‌گفت که شیرین‌ترین دوران من دورانی بود که در دبستان سال‌های اول درس داده‌ام. به عقیده

مصاحبه کننده:  
محمدتقی صالحی،  
سیدهادی خاتمی

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۲/۲۲





## بهن ممری

من حالا دارم پرگویی می‌کنم من را ببخشید مهم‌ترین و سخت‌ترین کار یک معلم درس دادن در سال‌های اول دبستان است. یادتان می‌آید اولین صدراعظم آلمان آدناثر چه گفت؟ گفت آلمان غربی بعد از جنگ، معلم دبستان خوب می‌خواهد یعنی اگر آلمان و آلمانی بتواند معلم خوب برای دبستان پرورش بدهد کشور آلمان کشور بزرگ و پیشرفته‌ای خواهد بود و من با چشم خودم این مسئله را دیدم و باور کنید به عقیده‌ی من هیچ شغلی مهم‌تر از این نیست که تو معلم خوب در دبستان داشته باشی. حالا درد دل من است، دیگر من از کارم زیاد نمانده بایستی به شما بگویم از زمانی که انقلاب نشده بود و زمان نخست‌وزیری دکتر اقبال، دوران شاه اوضاع معلمی بد بود و الآن هم بد است. اخیراً نمی‌دانم شما می‌دانید یک دانش‌آموزی با پدر و مادرش می‌رود مهمانی، وقتی می‌خواهد از مهمانی برگردد آژانس صدا می‌کند. راننده آن آژانس که آمد، معلم پسر بچه بود. باور کنید همین است البته چون دیگر عمری از من برای معلمی نمانده زیاد، بایستی حقیقت را گفت که درد دل من هم که به شما می‌گویم این هست که چندی پیش رفته بودم خارج، یک نفر آلمانی به من می‌گفت شماها منابع دارید ولی عقل ندارید، ما منابع طبیعی نداریم ولی باشعوریم، خب حقیقت‌اش را بخواهید همین است. تا مادامی که دانش‌آموز دوره‌ی دبستان روز اولی که سر کلاس می‌رود اوضاع و احوال را می‌بیند؛ اگر این‌ها حقیقت داشته باشد دل من ناراحت هست دارم درد دل می‌کنم ان‌شاءالله به گوش زمامداران برسد. طفلی به منزل می‌رود و به مادرش می‌گوید امروز معلم ما از فلان رهبر بزرگ اسلامی صحبت کرد و بعد مادرش به او می‌گوید معلمت بیخود کرده است. ببینید این اوضاع و احوال ماست که بچه‌ها این چیزها را می‌بینند. در هر صورت گفتنی‌ها زیاد است ما دیگر داریم بازنشسته می‌شویم.

### ● چه سالی وارد دانشگاه شدید؟

حکم دانشگاه را مجتهدی از شاه می‌گیرد یعنی زمانی که دوره‌ی شاهنشاهی بود سال ۱۳۴۵ از شاه حکم گرفت که دانشگاه ساخته شود. من سال ۴۶ با دکتر مجتهدی اینجا بودم هیچ چیز اینجا نبود فقط یک ساختمان اداری بود؛ خدا را شکر که در این مورد من با چشم خودم دیدم ساختمان‌ها درست شده‌اند. من و دکتر معطر مانده‌ایم و بقیه تقریباً رفته‌اند یا فوت شده‌اند، ما هستیم و دکتر معطر، در هر صورت ساختمان‌ها ساخته شدند. من لیسانس را از دانشگاه تهران گرفتم، فوق‌لیسانس و دکترایم را از آمریکا گرفتم و روزی که دکترایم را گرفتم همان روز گفتم من باید بیایم ایران و به این مملکت خدمت کنم. بعنوان یک معلم پیر به تو می‌گویم سیستم را قبول ندارم، سیستم را ممکن است قبول نداشته باشم ولی به ملت ایران علاقه‌مندم و اگر آخرین قطره خونم را برای ایرانی بگذارم یعنی هر چه دارم در طبق اخلاص به ایرانی بدهم خوشحالم ولی ممکن است که سیستم را قبول نداشته باشم سیستم برای خودش یک کارهایی می‌کند سیاست



## بهن مهری

است من وارد نمی شوم ولی دانشجویان خدای من هستند یعنی هر چه دارم برای این‌ها می‌خواهم بگذارم. این چیزی بود که عرض کردم؛ گفتم ۱۳۴۶ وارد شدم الآن ۸-۳۷ سال است که دارد می‌گذرد در این مورد باور کنید چه قبل از انقلاب



تقدیر از دکتر مهری در مراسم چهلمین سال تاسیس دانشگاه

و چه بعد از انقلاب معلم نمونه یا برجسته شدم و من را تشویق کردند اخیراً هم که می‌دانید چهره‌ی ماندگار شدم، همه را به‌خاطر فقط معلمی، قسم می‌خورم که هیچ‌وقت نخواسته‌ام راهم را از معلمی جدا کنم گفته‌ام که می‌خواهم تا پایان عمرم معلم باشم و کار سیاسی نکنم. زمانی که ما استخدام شدیم حقوق ما بود ۵۰۰۰ تومان و زندگی ما به خوشی و خرمی می‌گذشت یعنی یک آپارتمان خوب اجاره کرده بودم ۸۰۰ تومان و ۴۲۰۰ تومان برای من می‌ماند خوب زندگی ما به خوشی می‌گذشت. ناراحتی نداشتیم و اغلب اوقات با دانشجو بودیم. ولی اوضاع و احوال در آن زمان طوری بود که دانشجو ناراضی بود اعتراضات زیادی می‌شد ما سعی داشتیم از اعتراضات دور شویم. دانشجو با هر عقیده سیاسی که می‌آمد اتاق من، من دست‌اش را بوس می‌کردم و حتی شما باور نمی‌کنید همین شهید شریف‌واقفی چندین بار در اتاق من بود با همدیگر بحث می‌کردیم، بحث‌های مختلف می‌کردیم و دانشجوی دیگری که کشته شد به اسم معصومی دانشجوی بسیار عالی‌ای بود، با آن‌ها صحبت می‌کردم.



## بهن ممری

### ● معصومی هم قبل از انقلاب کشته شد؟

بله، دانشجویانی که بعد از انقلاب هم کشته شدند می‌آمدند با من صحبت می‌کردند و این رابطه من با دانشجویان رابطه پدر و فرزندی بود و من به عقاید ایشان احترام می‌گذاشتم. به من مربوط نبود و کاری نمی‌شد کرد، خب دانشجویان جوان بودند. خاطرات من همیشه با دانشجویان خوب بوده است، آن زمان‌ها که جوان بودم با دانشجویان مرتباً پیک‌نیک می‌رفتم، خیلی دانشجو را از خودم می‌دانستم.

### ● خلاصه‌ای از سوابق علمی و اجرایی خود را بفرمایید.

در کار اجرایی هیچ‌وقت شرکت نکردم. یک سال و هفت ماه من را سرپرست دانشکده ریاضی کردند، آن هم زمان ریاست دکتر نصر و قبل از انقلاب بود و دکتر نصر از من خواست. اینجا بد نیست یک خاطراتی را از خودم بگویم. بعد از اینکه آقای دکتر مجتهدی از این‌جا رفت با سلام و صلوات زیاد آقای پروفسور رضا را آوردند، گفتند پروفسور رضا نابغه‌ی دهر است ولی به عقیده من هیچ کار مفیدی نکرد حتی دکتر مجتهدی به ما به طور خصوصی می‌گفت موقعی





## بهن مہری

کہ می‌خواستیم این دانشگاه را تشکیل بدهم از خود اعلیٰ حضرت خواہش کردم کہ اعلیٰ حضرت بہ من فرصت بدهید کہ در اولین جشن فارغ‌التحصیلان من باشم ولی خب دیگر شاہ این کار را نکرد. آقای پروفیسور رضا را از دانشگاه سیراکیوز آمریکا بہ ایران آوردند، او خیلی خودش را بالا می‌دانست می‌گفت کہ من خیلی بالا هستم ولی کار اجرایی زیادی برای دانشگاه نکرد، بعد از آن آقای دکتر محمدرضا امین می‌آید. ایشان بسیار آدم وارد و آگاہی بود و کارہای خوبی می‌کرد. اساسنامہ دانشگاه توسط آقای دکتر محمدرضا امین نوشته شد کہ ہمہ ما بہ ایشان احترام می‌گذاریم. خداوند روحشان را شاد کند، می‌دانید کہ دو سال پیش فوت کردند، ولی خب دکتر محمدرضا امین بسیار آدم فہمیدہ و خوبی بود. خوشبختانہ سہ سال یا سہ سال و نیم رئیس دانشگاه بود و کارہای بسیار جالبی کرد و رفت، بعداً مدیر عامل صنایع فولاد ایران شد کہ دیگر نتوانست در دانشگاه صنعتی بماند. بعد از دکتر امین، آقای دکتر نصر آمد کہ مثل آقای دکتر امین وارد نبود ولی اسم خوبی داشت و در دنیای خارج او را می‌شناختند و دکتر نصر خب می‌دانید یک محقق خوب اسلامی است. او بہ اندازہ یک سال و نیم، دو سال بود زیاد نبود؛ بعد از اینکہ دکتر نصر رفت دکتر ضرغامی آمد کہ او برای مملکت و این دانشگاه خیلی کار کرد.

● **حالا اینکہ چہ کسی آمد و چہ کسی رفت زیاد مہم نیست. می‌خواستیم از خاطر اتنان بگوئید چہ شیرین و چہ تلخ.**

خاطرات شیرین من از دکتر محمدعلی مجتہدی است. این دکتر محمدعلی مجتہدی استادی بود کہ خیلی قلب پاکی داشت ولی سادہ بود، شمالی و سادہ بود. دم در می‌ایستاد بہ ما می‌گفت کہ پسر جان چرا دیر کردی برو سر کلاس، برو پسر جان آفرین برو سر کلاس. آدم خیلی خوش قلب و مہربانی بود خیلی علاقہ‌مند بود و برای خودش دشمن‌های زیادی درست کرد چون از ہیچ کس سفارش و پارتی قبول نمی‌کرد، اصلاً قبول نمی‌کرد. یک پسر سہبیدی یک نامہ‌ای آورد، نامہ را گرفت و جلوی خودش پارہ کرد، و گفت اگر سہبید پسرش اشکال دارد بگو پسرش بدون نامہ خودش بیاید با من صحبت کند. از این کارها خیلی می‌کرد دکتر مجتہدی، آدم خیلی خوش قلبی بود. دکتر مجتہدی کار دانشگاهی خیلی انجام داد حالا چہ بہ شما بگویم این مرد بزرگ عاقبت بدی داشت؛ آخر عمری بہ یک نحوی حقوق بازنستگیاش را بریدند و مجبور شد برود فرانسہ زندگی کند توی نیس و ہمراہ خانوادہ خانمش، خانمش فرانسوی بود. بعد مریض می‌شود و دو ماہ قبل از آن کہ بمیرد دخترش سوزان سرطان می‌گیرد و می‌میرد؛ بعد خودش بیمارستان می‌رود چون پول نداشت بیمارستان دولتی می‌رود و شما باور نمی‌کنید در بیمارستان‌های دولتی در فرانسہ کہ پول نخواہید بدهید بدترین و بی‌رحم‌ترین برخوردار با آدم می‌کنند اصلاً آدم‌های بدی هستند نرس، نرس است؛ چون من بودم و می‌دانم



# بهمن ممری



● دفتر کار دکتر مهری - مورخ ۱۳۸۴

تمام به تو فحش می‌دهند می‌گویند ساکت باش، خفه شو، در هر صورت خونریزی می‌کند و کسی به دادش نمی‌رسد و می‌میرد. حالا بعد از یکی دو ماه پسرش پرویز می‌میرد و فقط خانمش می‌ماند خانمش هم خیلی به ندرت می‌تواند فارسی صحبت کند خوب نمی‌تواند صحبت کند، فرانسوی است.

## ● در حقیقت شیرین‌ترین خاطره شما بود که خودبه‌خود تبدیل به تلخ‌ترین هم شد نه استاد؟

آره دیگه یعنی جوان بودم دیگه من ۲۸، ۲۹ سالم بود آدمم به این دانشگاه؛ جوان بودم خوشم می‌آمد می‌دانید که در محیط دانشگاهی این‌جا هیچ‌وقت کار تحقیقاتی نبود می‌گفتم استاد باید کار تحقیقاتی بکند و ما خوشحال بودیم، ولی خب از اینکه شماها را می‌بینم زنده هستم، ما مویجم که آرامش ما در عدم ماست ما زنده به آنیم که آرام نگیریم.

## ● نظرتان را در مورد فعالیت‌های سیاسی دانشگاه بفرمایید.

این دانشگاه از لحاظ سیاسی قبل از انقلاب و بعد از انقلاب فعالیت‌های خوبی داشت و افراد بسیار خوبی تحویل داده است. آقای دکتر لاریجانی است، آقای دکتر نجفی است، خیلی کسان دیگر وزیر راه و ترابری است و خیلی زیادند و خدا را شکر می‌کنیم که ایران ما روزبه‌روز بهتر بشود.

## ● از فعالیت‌های گروه‌های ورزشی بفرمایید.

خب فعالیت گروه‌های ورزشی خوب است من زیاد ورزشکار نبودم به قول فرمایش حضرت امام من ورزشکاران را دوست دارم.

## ● فرمودید وقتی که جوان بودید با بچه‌ها به پیک‌نیک می‌رفتید، در این مورد لطفاً توضیح دهید.

با دانشجویان خیلی پیک‌نیک می‌رفتیم حتی یکی دو بار اردبیل رفتیم و از اردبیل به کوه سهند و سبلان رفتیم. جوان بودیم با آن‌ها می‌رفتیم و حالا دیگه پیریم دیگه، بایستی مواظب خودمان باشیم.



# بهن مہری

● چه عواملی از ابتدای تأسیس تا کنون باعث ماندگاری و پیشتازی علمی این دانشگاه در عرصه

جامعه گردید؟



● جلسه افتتاحیه دومین کنفرانس ریاضی کشور در دانشگاه

این دانشگاه از این لحاظ پیشتازی علمی خوب است چرا که اولین کسی که پایه‌ی این‌جا را گذاشت از روی حسن نیت گذاشت هیچ اختلافی نبود، خدا را هزار مرتبه شکر اخیراً می‌دانید که باز هم در مسابقه دانشجویی ریاضی ما اول شدیم. آره همه جا اول شدیم خب خدا را شکر همکاران ما سر کلاس می‌روند با حقیقت می‌گویم تمام توان خودشان را در طبق اخلاص می‌گذارند.

● ارتباط جناب‌عالی با هم‌دوره‌های هایتان چگونه است؟

ارتباط من با هم‌دوره‌های‌هایمان خوب است، البته زیاد نمانده‌اند. حالا در این‌جا می‌خواستم یک حرفی بزنم می‌خواهم از دوران دانشجویی‌ام چه در ایران و چه در خارج چیزی بگویم؛ می‌خواستم از سه استاد نام ببرم که این سه استاد همیشه الگوی من بودند، اولین ایشان بدون استثناء محمداقبر هشیار استاد دانشگاه دانشسرای عالی بود خدا روحش را پرفروغ کند به عقیده من او معلم بود می‌آمد سر کلاس به ما درس تربیت کودک می‌داد این صحبتش همیشه در گوش من هست می‌گفت رابطه معلم و دانشجو مثل خودت هستی و آینه خودت چطور خودت را در آینه می‌بینی همان‌طور هم باید خودت را در دانشجو ببینی، در دانش‌آموز ببینی. خدا بیامرز در آن زمان می‌گفت که بهترین و مهم‌ترین کار این است که برای دبستان‌ها معلم خوب تربیت بکنیم و بعد از آن یک استادی بود در دانشگاه تهران به نام پروفیسور تقی فاطمی که به ما مکانیک درس می‌داد که بعد آمده بود مشهد و آن‌جا درس می‌داد، او هم همین‌طور بود. سومی استادی بود در آمریکا به نام والتر رودین اسمش را شنیده‌اید این سه نفر را من در یک قالب می‌گذارم یک روح بودند در سه جسم مختلف این‌ها معلم بودند معلم یعنی کسی که می‌آید سر کلاس و باید خودش را فدای دانشجو بکند، دانش‌آموز بکند و این‌ها حقیقتاً این کار را می‌کردند و خدا شاهد است حرکاتی که محمداقبر هشیار می‌کرد همان کار را والتر رودین می‌کرد. اصلاً خاصیت معلمی همین بود، حتی یک کاری که پروفیسور فاطمی می‌کرد عیناً بقیه هم انجام می‌دادند. رودین حالا نمی‌دانم بازنشسته شده می‌گویند مریض است، در مورد سرگذشت رودین یک کتابی هست اگر بخوانید خوب است می‌دانید که کتابش ترجمه شده است.



# بهن ممری

## ● استاد راجع به خودتان کمتر صحبت کردید.



پدر من رشتی هست همه می‌دانید که ما رشتی هستیم. پدر من آن زمان‌ها طرفدار میرزا کوچک‌خان بود و بعد فتودال‌ها که آمدند ما را بیچاره کردند مثل این فخرالدوله. فخرالدوله، امین‌الدوله، اصلاً دست فتودال‌ها بودیم. فخرالدوله مادر دکتر امینی نخست‌وزیر بود و اصلاً دادگستری، شهربانی و ارتش نوکر این‌ها بودند و گیلان چون سبز بود فتودال‌های زیادی داشت؛ از یک طرف فخرالدوله بود، امین‌الدوله بود که طرف‌های لاهیجان و آن طرف‌ها را داشت. بعد قوام‌السلطنه بود، مشیرالسلطنه بود اسمش را شنیده‌اید دو تا برادر بودند که یکی طرفدار انگلیس و یکی طرفدار آمریکا بود. قوام آمریکایی بود، مشیرالسلطنه انگلیسی بود. خدا بیامرزد دکتر مصدق را، می‌گفت ایرانی‌ها علاقه‌مند این هستند که همیشه اجنبی‌پرست باشند، مثلاً در رشت بیرق انگلیس می‌زدند که بگویند ما نوکر کنسول هستیم و ما را اذیت نکنند حالا گذشته‌ها گذشته است دیگه. پدر من را بیچاره کردند، اول تبعید شد به قزوین، بعد از قزوین به اصفهان، بعد از اصفهان به کرمان، بعد از کرمان رفت خاش و آن طرف‌ها بدبختی کشید. مادر من مدام برای فخرالدوله عریضه می‌نوشت که او را ببخشید و او هم می‌گفت نه، حالا نمی‌دانم شما وارد هستید یا نه که محمدرضاشاه می‌خواست عروسی بکند با فوزیه و بعضی‌ها را بخشیدند.

## ● از جمله پدر شما

پدر مرا نبخشیدند، بعد از مدت‌ها آوردندش این طرف‌تر، در هر صورت اصل و نسب ما رشتی است شمالی هستیم، ولی خواهرم مثلاً متولد قزوین است و من متولد اصفهان هستم، بعد یک برادر داشتم که فوت کرد و در کرمان بود. خلاصه آن زمان‌ها این‌جوری بود که اگر می‌خواستی زندگی بکنی باید کارمند دولت می‌بودی، آن زمان‌ها زیاد کار آزاد نبود و این پدر سوخته فتودال‌ها نمی‌دانید چه جنایت‌هایی می‌کردند. حالا در هر صورت چیزی که می‌خواستیم بگویم این بود که ان‌شاءالله روزهای خوبی برای دانشگاه و جوان‌های ما باشد و ان‌شاءالله به زودی جایزه نوبل و جایزه‌های علمی بگیریم. اگر کشوری بخواهد قوی بشود باید اصل علم در آن کشور قوی بشود.

## ● شما در ریاضی نوبل می‌گیرید استاد؟

نه نه ان‌شاءالله خواهیم گرفت. تا حالا که نگرفتیم طول می‌کشد. شما لیست این بزرگان را ببینید همه خارجی هستند.





## بهن مہری

### ● آیا رودین ہم این جایزه را گرفته است؟

نه رودین نگرفته است او جایزه فیلدز گرفته است فیلدز یک جایزه دیگر است، ان شاءالله جوان‌های ما خوب می‌شوند و می‌گیرند.

### ● آقای دکتر از سه نفر از اساتیدتان صحبت کردید آقای دکتر هشیار، استاد فاطمی و رودین. آیا الآن با هم دوره‌های سابقتان ارتباطی دارید؟

من با رودین مکاتبه می‌کنم و کتابش را هم ترجمه کردم و برایش فرستادم، هر موقع که او را ببینم مثل دانشجو به او احترام می‌گذارم هر بار به هم می‌رسیدیم چندین بار دستش را می‌بوسم.

### ● با آن‌هایی که هم‌کلاس بودید و با هم دوره‌های هایتان الآن ارتباط دارید؟

نه زیاد، ولی داریم.

### ● ارتباطتان با دانشجویان هم که مشخص است خیلی صمیمانه است؟

من کوچک تمام دانشجویان هستم. دانشجو هست که ما را آورده و به این‌جا رسانده است، اگر دانشجو نباشد ما چه کاره هستیم؟ تا حالا ۷۳ تا Paper نوشته‌ام که به شکل مجلات خارجی و ایرانی است خارجی خیلی بیشتر از ایرانی هست. ۷ تا کتاب نوشته‌ام و تألیف و ترجمه کرده‌ام و دو تا کتاب هم به زودی در می‌آید، یکی کتاب مدل‌سازی ریاضی است. شما می‌دانید که صنعت چاپ کتاب در این مملکت بسیار ضعیف است برعکس آلمان که اساتید را تشویق می‌کنند که بنویسند.

### ● فرمودید یکی مدل‌سازی ریاضی هست دیگری چه کتابی است؟

یکی هم کتاب Perturbation است یعنی اختلالات. دانشگاه ما با ما بد است وقتی پهلوی انتشارات می‌روی می‌گویند برو بیرون و از این لحاظ من خیلی دلخورم در صورتی که یک معلمی که پیر شده و می‌خواهد خاطراتش را بنویسد باید بهتر از این‌ها عمل کنند. کتاب معادلات دیفرانسیل نوشته‌ام، کتاب آنالیز عددی سه تا نوشته‌ام.



## بهن ممری

### ● استاد اگر در انتها صحبتی دارید بفرمایید.

نه دیگر دانشگاه به دانشجو زنده است دانشجویانی که فارغ‌التحصیل شدند از این‌جا همیشه توی قلبم هستند مثل دکتر ارفعی که استاد دانشکده فیزیک ماست که بسیار به او علاقه‌مندم. آقای دکتر حصارکی شاگرد من بود، بیژن زنگنه هم شاگرد من بود، این‌ها الآن همکار ما شده‌اند و آقای نجفی دانشجوی بسیار خوبی بود، خودش را گرفتار کار سیاسی کرد و گرنه از لحاظ علمی بسیار برجسته بود. در MIT بود و بعد از انقلاب دیگر آن‌جا را رها کرد و به ایران آمد و این خیلی خوب است. دانشجویان و فارغ‌التحصیلان خوب ما همه جا هستند، در آمریکا که همه‌اش دست ایرانی‌ها است، در دانشگاه‌های خوب آن‌جا فارغ‌التحصیلان ما حضور دارند. در دانشگاه استنفورد که دانشگاه بزرگی است هرکسی فارغ‌التحصیل دانشگاه صنعتی شریف باشد بدون سؤال می‌پذیرندش، اصلاً به دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف خیلی احترام می‌گذارند؛ بزرگ‌ترین دانشجویانی که کارهای عمده کرده‌اند در دانشگاه استنفورد بوده‌اند و یا بریتیش کلمبیا در کانادا که دانشجوی شریف را می‌پرستند، یا کامران وفا نابغه جوان ایرانی است که در دانشگاه هاروارد است و در سن ۲۲ سالگی استاد تمام شده است؛ این‌ها است که برای ما لذت‌آور است.